

خلاصه‌ای از دور دوم ریاست جمهوری کلینتون را تهیه کرده، به عنوان یک محرم اسرار به ارزیابی عملکرد وی می‌پردازد. در پایان نیز چهار علت عدم موفقیت کلینتون را در دستیابی به صلح خاورمیانه مورد بررسی قرار می‌دهد.

همیشه بررسی تفاوت دور دوم از دور اول ریاست جمهوری، مشکل بوده است. البته واضح و آشکار است که او دیگر به همان نحو پاسخگوی رأی دهندگان نخواهد بود. رئیس‌جمهور بدون ترس از مورد سؤال قرار گرفتن در خصوص «جرائم و خلافهای بسیار» می‌تواند - حتی در صورت از دست دادن حمایت مردم و کنگره - چهار سال دوم خود را بگذراند. از لحاظ تئوریک، رئیس‌جمهور در دور دوم در ادامه سیاستهایی که مردم پسند نمی‌باشد، آزاد خواهد بود. برای مثال، در خاورمیانه، می‌توان به برقراری رابطه با ایران یا تحت فشار قرار دادن اسرائیل به منظور پیشرفت روند صلح اشاره نمود.

دور اول ریاست جمهوری

## کلینتون و مناقشه اعراب-اسرائیل: محدودیتهای فزاینده\*

Willian B. Quandt, "Clinton and the Arab-Israeli Conflict: The Limits of Incrementalism," *Jouranal of Palestine Studies*, XXX, No.2, Winter 2001, pp. 26 - 40.

ترجمه: دکتر ناصر فرشاد گهر

استادیار دانشکده اقتصاد و معاون پژوهشکده امور اقتصادی

عضو سابق شورای امنیت ملی و مشاور در امور خاورمیانه در زمان دولت کارتر که در مذاکرات کمپ دیوید اول نیز شرکت داشت،

\* دیدگاه حاضر از ویلیام کواندت، استادسیاست خارجی در دانشگاه ویرجینا است که گزیده‌ای از مقاله وی با عنوان: «در روند صلح: دیپلماسی آمریکا و اختلاف اعراب و اسرائیل از سال ۱۹۶۷ تا کنون» می‌باشد.

بیل کلینتون به لحاظ کمک به صلح خاورمیانه، پیمان اسلوی اول و دوم میان اسرائیل و اردن، پیشروی جبهه یا مرز سوریه و نقش نسبی ایالات متحده در کسب توافق طرفین در خور توجه بوده است و نمی توان منکر نقش دولت کلینتون در آن امور شد. بر عکس، وارن کریستوفر-وزیر امور خارجه- و دنیس راس با صحبت درباره آن و نیز سفرها و یادآوری و ترغیب بدان، نقش خود را در تسهیل آنها ایفا کردند. ولی کلینتون هیچ گاه به خود اجازه دخالت در امور رابین، نخست وزیر اسرائیل- که در جهت صلح تلاش می کرد- نمی داد. مثلاً در مورد سوریه که آماده مصالحه بود، هیچ چیز قابل قیاس با ماکت یا حرکات حمله و عقب نشینی هنری کسینجر، کمپ دیوید کارتر، یا کنفرانس مادرید جمیز بیکر وجود نداشت. در مورد فلسطین هم، دولت کلینتون تا قبل از پیمان اسلو و حتی پس از آن از هرگونه ارتباط با سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) و یا صحبت در مورد یک دولت فلسطینی- به عنوان پیامدی ممکن- امتناع ورزید؛ اگر چنین شده بود، پذیرش آن پیامد از سوی اسرائیل که رابین و جانشین

وی- شیمون پرز- به طور محرمانه آن را اجتناب ناپذیر می دانستند، ممکن می شد. با این که از لحاظ تئوریک، رؤسای جمهور می توانند در دور دوم جسورانه تر عمل کنند، ولی در واقع یا در عمل، یک «عصر آزاد» نیستند. آنها بایستی با بررسی جایگاه خود و همراه با کنگره - به نحوی کارآمد - به اداره امور بپردازند. البته، پدیده به اصطلاح «سوداگر و رشکسته» نیز مطرح است که مبین این حقیقت است که معمولاً نفوذ رئیس جمهور در بهار آخرین سال کاری اش کاهش می یابد. در مورد کلینتون - وقتی که برای دور دوم انتخاب شد - رابین مرده بود و پرز- نخست وزیر - در انتخابات، مغلوب بنیامین نتانیا هو شد.

### مصالحه با نتانیا هو

در زمان اوج قدرت رئیس جمهور، یعنی دو سال اول دوره دوم، تلاشهایی جهت متقاعد ساختن نتانیا هو- به عقب نشینیهایی که خود در توافق هبرون (Hebron) در فوریه سال ۱۹۹۷ پذیرفته بود- صورت گرفت. در این توافق، اساساً مفاد مربوط به عقب نشینی از هبرون که در

پیمان دوم اسلو در سپتامبر ۱۹۹۵ نیز آمده، مجدداً مورد موافقت قرار گرفت و عقب‌نشینی از کرانه باختری نیز قطعی شد. در سند جانبی موافقتنامه هبرون، یعنی یادداشت «راس» بر قرارداد و نامه «کریستوفر» به نخست‌وزیر اسرائیل، قدرت بیشتری به نتانیاهو داد. چنین به نظر می‌رسید که هر دو در تأیید نظریه «تقابل یا دو سویه‌گی» نتانیاهو باشد، حال آن‌که نامه کریستوفر اشاره می‌کرد که اسرائیل خود در مورد وسعت و مکان عقب‌نشینی‌ها و بدون این‌که مجبور به مذاکره با فلسطینی‌ها باشد - تصمیم خواهد گرفت. اصرار نتانیاهو بر «دوسویه‌گی یا تقابل» و امنیت، به این معنا بود که اشتباه فلسطینی‌ها در پیروی از اسلو، بهانه و دلیلی خواهد بود بر عدم تحقق عقب‌نشینی‌ها که البته نتانیاهو نهایت استفاده را از آن نمود.

به رغم تفرقه‌اندازی فزاینده کلینتون در تحقیقات و روبه‌های قضایی مربوط به رابطه با مونیکا لوینسکی که در ژانویه ۱۹۹۸ علنی شد، او بر روابط با یاسر عرفات - رهبر فلسطین - و نتانیاهو اصرار می‌ورزید - و در رفع اختلاف میان

مواضع آنها سعی وافر می‌کرد. ضمن این‌که مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه جدید کلینتون به منظور قبولاندن طرح پیشنهادی اش در مارس ۱۹۹۸ - که مبتنی بر انجام اقداماتی خاص جهت بهبود عملکرد امنیتی فلسطین و عقب‌نشینی ۱۳٫۱ درصدی اسرائیل از کرانه باختری و غزه بود - تلاش بسیار می‌کرد.

با توجه به بی‌نتیجه ماندن تلاش‌ها و نیز اتمام حجت آلبرایت مبنی بر «بازبینی رویکرد و روند صلح از سوی واشنگتن»، کلینتون به دیپلماسی «ملاقات سران» کارتر متوسل شد. او عرفات و نتانیاهو را در اواسط اکتبر ۱۹۹۹ به دیداری چندروزه در وای ریور در شرق مریلند دعوت نمود. رییس‌جمهور و همکارانش مستقیماً در حصول توافق و در صورت لزوم، میانجیگری میان طرفین، نقش داشتند.

در کمپ دیوید، کلینتون بر خلاف کارتر هر روز در مذاکره حضور نیافت. او در چند فرصت مناسب برای کسب آرا از جانب کاندیداهای دموکرت فعالیت نمود. سرانجام، پس از روزهای بن‌بست و خصوصاً در مذاکرات، وارد پایان بازی شد. نتیجه آن،

وایالات متحده از مهمترین آثار مذاکرات وای ریور بود.

گفتنی است که موضوع «رابطه با مونیکا» در محاکم دادرسی به اوج خود رسیده بود که سرانجام در ۱۲ فوریه ۱۹۹۹ با تبرئه رییس جمهور خاتمه یافت. ظاهراً مردم بدون توجه به شرمساری و رسوایی وی همچنان حامی اش بودند. ولی او فرصت کمی داشت، خصوصاً در مورد این که چیزی از خود - به احتمال قوی در عرصه خاورمیانه - به جای بگذارد و به آن ببالد. در واقع، او تصریح کرده بود که به جبران خلافتش در مورد رسوایی مونیکا لوینسکی در تسریع صلح خاورمیانه، تلاش می کرد.

#### امیدهای تازه برای مصالحه

انتخاب باراک به نخست وزیری اسرائیل در مه ۱۹۹۹، آخرین فرصت کلینتون برای کسب موفقیت در سیاست خارجی بود. باراک، یک ژنرال پرافتخار و دست پرورده رایبن بود و انتظار هم می رفت که مانند رایبن باشد. او در آغاز کار در سخنرانی خود بر این نکته تأکید نمود که برقراری صلح در رأس دستور کارش قرار دارد.

موافقتنامه وای ریور بود که در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸ با حضور کلینتون و شاه حسین - که از بستر بیماری برای کمک در این زمینه آمده بود - به امضای عرفات و نتانیاهورسید. طبق این توافق، فلسطین متعهد به اتخاذ تدابیری برای تأمین امنیت و ابطال بخشهایی از منشور ملی فلسطین شد و اسرائیل هم متعهد به عقب نشینی تدریجی گردید.

اسرائیل در آغاز، بخش کوچکی از شمال کرانه باختری را به فلسطینی ها باز گرداند، اما نتانیاهو تمایلی به تداوم آن نداشت. در دسامبر ۱۹۹۸، پس از این که شورای ملی فلسطین در منشور خود، بازنگری و تجدید نظر نمود، کلینتون در عمل به وعده اش به عرفات، از غزه دیدن کرد که در کل می توان آن را پیامد هر چند سمبلیک توافق وای ریور عنوان نمود. بنابراین، او نخستین رییس جمهور و طرفدار افراطی اسرائیل بود که از منطقه تحت کنترل فلسطین، دیداری رسمی داشت. برای عرفات، تحکیم روابط با نزدیکترین حامی اسرائیل، موفقیت بزرگی محسوب می شد. در واقع، بهبود روابط فلسطین

کلینتون و باراک اواسط ژوئیه در واشنگتن ملاقات نمودند و چند موضوع را مورد بحث قرار دادند. باراک، خواستار کمک راهبردی و استراتژیک آمریکا بود، ضمن این که کمتر در جزئیات امور دخالت نماید. وی علناً ایالات متحده را در خصوص دخالت بسیار در جزئیات توافقنامه وای ریور و این که مانند داور و حکم عمل می کرد، مورد انتقاد قرار داد. مهمتر این که، او ارزش شیوه تصمیم گیری تغییرات جزئی و تدریجی را که در آن، تصمیم گیرندگان با انجام تغییراتی جزئی و تدریجی در تصمیمات پیشین به تصمیمات تازه می رسند زیر سؤال برد و همچنین نگرش گام به گام یا تدریجی که مبنای پیمان اسلو بود، مورد تردید قرار داد؛ می گویند او طرفدار افراطی اسلو نبود. اولویت او بر اصول اساسی توافقنامه و محول کردن جزئیات به بعد بود.

کلینتون که به همخوانی و انطباق با اولویتهای باراک علاقه مند بود، سریعاً اعلام کرد که ایالات متحده قصد تحمیل نظراتش را ندارد، بلکه صرفاً بر آن است که به دو طرف در حصول توافق، یاری رساند.

از این رو، باراک هم خواهان حمایت بیشتر نظامی شد و مصمم بود تا آمریکا را به از سرگیری مذاکرات صلح با حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه وا دارد.

البته، توافق سوریه و اسرائیل دست یافتنی به نظر می رسید. هر دو طرف، موضوعات مختلف مربوط به سالهای ۹۶-۱۹۹۳ را مفصلاً مورد بحث قرار دادند. باراک، ریاست مذاکرات را به عهده داشت. پیش از این، رابین با پیشنهاد بازگرداندن جولان به سوریه، موافقت کرده بود. کلینتون که نسبت به دیگر روسای جمهور ایالات متحده، زمان بیشتری با اسد گذرانده بود، می توانست بر خلاف گامهای آهسته و تدریجی معمولش، رهبر سوریه را در رسیدن به توافق متقاعد سازد.

در مورد اسرائیل و فلسطین، موضوع بسی پیچیده تر بود. او بدون توجه به مواضع طرفین، پیشنهاد توافق پیرامون بیت المقدس، خطوط مرزی، شهرکهای محل اسکان، آب و یا درخواست آوارگان را داد. ایالات متحده با موضع گیری نسبت به اکثر مسایل، خواهان این بود که طرفین از

طریق مذاکرات مستقیم به توافق برسند که  
آماذگی ایالات متحده در خصوص تسهیل  
امور آشکار نبود.

با نزدیکتر شدن کلینتون به آخرین  
سال قدرتش و با توجه به فرصت کمی که  
برای موفقیت داشت و همچنین، اختلافات  
بسیار طرفین، تمایل او به انجام اقدامی  
جدی در مورد خاورمیانه رو به تعادل نهاد.  
علت دیگر آن، نزاع سیاسی داخلی پیرامون  
دیپلماسی رییس جمهور (از جمله فشار بر  
اسرائیل برای سازش) در مبارزه انتخاباتی  
ال گور و همسرش هیلاری در سنای  
نیویورک بود. کلینتون با رفع فشارهای  
متقابل و ضمن مهلت دادن به باراک برای  
تعیین دستور کار خویش، تذکر دادن و تملق  
گفتن خود را محدود ساخت.

تعجبی ندارد که پیامدهای این  
میانه روی، متعادل نباشد. موافقتنامه  
شرم الشیخ در سپتامبر ۱۹۹۹ در جهت  
رسیدن به توافق وای ریور بود که نتانیا هو آن  
را مسکوت گذاشت و عقب نشینهای اسرائیل  
را به زمان دیگری موکول کرد. همچنین در  
این توافقنامه، زمان توافقیهای بعدی نیز  
تعیین شد. آلبرایت، وزیر خارجه، در نطقی به

یادماندنی، خود را «واسطه» توافق، دانست،  
نه «مستخدم» آن.

در مورد سوریه هم، کلینتون ریاست  
مذاکرات با باراک و فاروق الشرع- وزیر  
خارجه سوریه- را در اواسط دسامبر در  
واشنگتن به عهده داشت. مذاکرات طرفین،  
چند هفته بعد در شفر دزتاون ویرجینیای  
غربی از سر گرفته شد. ایالات متحده در ۷  
ژانویه ۲۰۰۰، طرح یک توافق را مطرح  
ساخت. به رغم اینکه باراک خواست سوریه  
را مبنی بر به رسمیت شناختن مرز ۴ ژوئن  
۱۹۶۷، به عنوان مرز فعلی، بر آورده  
نساخت، ولی توافق اسرائیل و سوریه دست  
یافتنی است. باراک اواخر فوریه ۲۰۰۰ به  
کابینه اش گفت که «رایین با عقب نشینی از  
بلندیهای جولان به مرزهای ۴ ژوئن  
۱۹۶۷- با شرایط تصریح شده- موافقت  
کرده بود، دیگر این که دولت قصد فراموش  
کردن گذشته را ندارد».

کلینتون، دلگرم و امیدوار به اقدام  
آشکار باراک نسبت به موضع سوریه، در  
بازگشت از جنوب آسیا در اواخر مارس،  
تصمیم گرفت که در ژنوب با اسد ملاقات  
نماید؛ وی تلفنی به او گفت که «خبرهای

خوبی، دارد. لیکن، در ملاقات رهبران در ۲۶ مارس ۲۰۰۰، کلینتون گفت که باراک از لحاظ سیاسی نمی‌تواند به مرز ۴ ژوئن بازگردد از این رو پیشنهاد دیگری داد که ظرف چند دقیقه مذاکره به بن بست رسید.

باراک با توجه به چشم‌اندازهای پیشرفت سوریه و اسرائیل، برای توافق با عرفات تا ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۰، مطابق با هفتمین سالروز پیمان اسلو، اعلام آمادگی کرد و موعد مقرر جدید را در شرم‌الشیخ تعیین کرد. کلینتون هم فرصت تأثیر بر صلح خاورمیانه را غنیمت می‌شمرد. چشم‌اندازها روشن نبودند و در اتخاذ تصمیمات صلح، عرفات و باراک هر دو تحت فشارهای داخلی بودند و معلوم نبود کلینتون چگونه می‌توانست کمک کند. توصیه هنری کسینجر به رییس‌جمهور این بود: «آرام باش، تسهیل‌کننده امور باش و بیش از طرفین، علاقه‌مند به موضوع نباش.» که البته کلینتون دقیقاً چنین عمل کرد.

### کمپ دیوید دوم

کلینتون بلافاصله پس از ملاقاتش با عرفات در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۰ در واشنگتن بر

یک ملاقات سه‌جانبه اصرار می‌ورزید. پس از آن، مذاکرات دیپلماتهای آمریکایی، فلسطینی و اسرائیلی، سازماندهی شد. کلینتون با عرفات و باراک گفت‌وگوی تلفنی نمود و آبرایت نیز جهت بررسی امکان برگزاری ملاقات سران به منطقه اعزام شد. باراک برخلاف عرفات، زمان را برای رسیدن به توافق کامل، مناسب می‌دانست، هر چند دولت ائتلافی‌اش در حال فروپاشی بود.

سرانجام، کلینتون در ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۰ از رهبران اسرائیل و فلسطین برای رفع اختلافهای موجود در کمپ دیوید دعوت به عمل آورد. کلینتون نیز مانند کارتر در سال ۱۹۷۸، دیپلماسی ملاقات سران را به عنوان آخرین راهکار مصالحه برگزید.

کمپ دیوید دوم، به عنوان دور جدید دیپلماسی نام گرفت. دیگر باره، جدایی گروه‌های مذاکره‌کننده با عدول رییس‌جمهور، سانسور اخبار درگیری و دخالت رییس‌جمهور در امور و نوید کمک‌های آمریکا مطرح شد.

رهبران منطقه، بسیار ضعیفتر از

مناخیم بگین و انور سادات در سال ۱۹۷۸ بودند. بگین روی حمایت جناح مخالف برای سازش و مصالحه حساب می کرد، در حالی که دولت ائتلافی باراک در صورت برآورده کردن حداقل خواسته‌های فلسطینی‌ها با مخالفت‌های شدیدی مواجه می شد. به همین ترتیب، سادات در صورت باز پس گیری منطقه مصر، از حمایت داخلی مطمئن بود، در حالی که عرفات از این بابت در تردید بود. اکثر فلسطینی‌ها قبول اسرائیل در مرزهای ۱۹۶۷ را نوعی سازش می دانستند و مایل نبودند که آن نقطه، آغازی باشد برای سازش‌های بعدی.

کلینتون در کمپ دیوید، نقش بسیار قدرتمندانه‌ای داشت. طرف‌های مذاکره کننده نسبت به او اطمینان و به جانشین او تردید داشتند، که این امر نفوذ فوق العاده‌ای به او داد.

کلینتون در داخل کشور همچنان پر طرفدار ماند و توانست با فشار بر اسرائیل بر روی مسایل حساس و درخواست کمک‌های جدید از کنگره و روی حمایت دو حزب، حساب کند. سرانجام، او با اجتناب از موضع گیری در بسیاری از مسایل مورد

اختلاف و تأکید بر این که خود طرفین به توافق برسند، توانست اسرائیل و فلسطین را متقاعد سازد و با آنها همدلی نماید. در مقایسه، کارتر، اغلب برای تحریک آنها تمایل بیشتری به موضعگیری در کل موضوع داشت. او در مورد صلح کامل، طرف بگین و در مورد عقب نشینی از سینا (Sinai) طرف سادات را گرفت و در اعمال فشار برای تغییر مواضع غیر منطقی، تردید نداشت. او در فرصت مناسبی به بگین گفته بود که در صورت شکست مذاکرات، سازش ناپذیری اش را علناً رد خواهد کرد و به سادات هم گفته بود که در صورت ترک مذاکرات، روابط مصر و ایالات متحده قطع خواهد شد. بعید به نظر می رسد کلینتون از چنین تاکتیک‌های خشن و تندی استفاده نماید و با توجه به سابقه اش انتظار می رفت که طرف باراک را بیش از عرفات بگیرد.

مواضع مقامات اسرائیل و فلسطین پیرامون اصلیت‌ترین موضوعات در گردهمایی ۱۱ ژوئیه در کمپ دیوید، بسیار متفاوت بود. باراک با عقب نشینی به مرزهای سال ۱۹۶۷، حق بازگشت آوارگان فلسطینی، جابه جایی شهرک‌ها به آن سوی مرز سال



داده شود و دولت فلسطین هم به رسمیت شناخته شود، به شرطی که کشور از نیروهای نظامی خالی گردد. ولی در مورد بیت المقدس، انعطاف پذیری، بسیار کمتر بود.

مسئله بیت المقدس، به دلایلی سمبولیک و اثبات شده، پیچیده بود. شرق بیت المقدس بلافاصله پس از جنگ سال ۱۹۴۷ به اشغال و تصرف اسرائیل در آمده بود و شهر کهایی با هدف جدا کردن آن از دیگر مناطق کرانه باختری در اطراف آن ساخته شده بود. باراک تصور می نمود با پیشنهادی عادلانه و سخاوتمندانه در مورد دیگر بخشهای کرانه باختری و نیز ایجاد مناطق غیر نظامی تحت کنترل فلسطین در برخی محله های عرب نشین شرق بیت المقدس بتواند عرفات را راضی به دست برداشتن از شرق بیت المقدس نماید. با این همه، او نمی خواست استقلال و خودگردانی کامل فلسطین بر بخشهای شهر محصور شده را بپذیرد و البته این برای فلسطینی ها و مسلمانان مهم و ارزشمند بود.

پیشنهادهای آمریکا هم اساساً بر

۱۹۶۷، نظامی شدن کرانه باختری و نوار غزه و نیز بازگرداندن بخشهای اشغال شده بیت المقدس در جنگ سال ۱۹۶۷ مخالف بود. عرفات هم بر عقب نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی و نیز شرق بیت المقدس، تشکیل دولت فلسطین و تعیین شرق بین المقدس به عنوان پایتخت، بازگرداندن آوارگان فلسطینی به خانه هایشان و پرداخت خسارت به آنها اصرار می ورزید. ظاهراً تنها مسئله مورد توافق طرفین، تشکیل دولت فلسطین بود.

با توجه به مغایرت مواضع، تصور می شد توافق موقتی و محول نمودن حل و فصل برخی مسایل به بعد، بهترین راه ممکن باشد. لیکن عرفات و باراک، هیچ یک علاقه ای به توافق موقت نشان ندادند.

در اولین هفته ملاقات سران، معلوم شد که باراک آماده بود تا بیش از آنچه که انتظار می رفت، برخی از خواسته های فلسطینی ها را برآورده سازد. سرانجام قرار شد تا ۹۰ درصد کرانه باختری و غزه تحت کنترل فلسطینی ها در آید، طبق سیاست وحدت خانواده به دهها هزار نفر از آوارگان فلسطین اجازه بازگشت به خانه هایشان

مبنای نقض خودمختاری و اعمال کنترل هر طرف بر مناطق مهم و ویژه یا سوق الجیشی بود. این حاکمیت مشترک از لحاظ تئوری و آرمانی، مقبول به نظر می‌رسد، لیکن در عمل و واقعیت، مشکل می‌نماید.

رئیس جمهور در آخرین ساعات روز ۲۴ ژوئیه، نهایت تلاش خود را برای راضی کردن عرفات نمود، ولی او مصالحه و سازش پیشنهادی را نپذیرفت. روز پس از آن، کلینتون مایوس و ناامید اعلام کرد که ملاقات، بدون توافق به پایان رسید. او تصریح کرد که باراک انعطاف‌پذیری و جدیت بیشتری نسبت به همتای خود نشان داده بود. باراک، ضمن ترک کمپ دیوید از کلینتون خواست تا در کمک به ملت اسرائیل و خصوصاً بیت المقدس چیزی بگوید. بنابراین، کلینتون در ۲۸ ژوئیه در مصاحبه‌ای در تلویزیون اسرائیل، ضمن دفاع از باراک، اظهار کرد که انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به بیت المقدس را تا قبل از پایان سال مورد بررسی قرار می‌دهد. فلسطینی‌ها هم این عمل را بی‌شرمانه و تلاشی جهت تنبیه و مجازات عرفات دانسته و از رهبر خود پشتیبانی کردند.

چرا کمپ دیوید دوم شکست خورد؟

بی تردید در این میان هر دو طرف مقصر بودند. در چنین مذاکره‌ای، لازم بود در مورد نکات ظریف و دقیق نیز بحث شود. یکی از مسایل، مربوط به پیمان اسلو بود که بررسی دیگر مسایل را به تأخیر انداخت. با این باور که روند تدریجی و توافقی‌های گام به گام به ایجاد اعتماد میان طرفین کمک خواهد کرد.

«تئوری اسلو» یا مبانی نظری آن، کاملاً اشتباه نبود. برخی مسایل، از جمله تشکیل دولت فلسطین با گذر زمان آسانتر می‌شد. مذاکرات اسرائیل و فلسطین در سطح انسانی، روابط دوستانه و شخصی را تحکیم بخشید. چرا که با شکست مذاکره، هیچ یک از طرفین به تهدید و خشونت متوسل نشدند.

شرکت کنندگان در کمپ دیوید دوم، ادعا می‌کردند که روز آخر در مورد بیت المقدس بحث و گفت‌وگو نشد که در این صورت تعجبی ندارد که مواضع سازش، مورد توافق قرار نگرفت. در واقع، در کمپ دیوید دوم به طور غیر رسمی و فی‌البداهه در آن مورد صحبت شد. از ترس

درز خبر، چیزی به روی کاغذ نیامد و در تفاهم شفاهی هم امکان فسخ وجود داشت. در کمپ دیوید دوم از تکنیک و روش کمپ دیوید اول که یک موضوع برای مذاکره، وجود داشت و قاعده‌تاً با توجه به واکنش‌های طرفین ارزیابی می‌شد، پیروی نشد و در نتیجه، تعیین آنچه که باید بر سر آن توافق صورت گیرد دشوار بود.

البته، مواضع توافق مشروط که در کمپ دیوید لحاظ شده بود به آسانی محو نمی‌شود و نشان یا انگیزه‌ای خواهد بود برای از سرگیری مذاکراتی از این نوع.

کلینتون از اینکه از پس مسایل مورد

چالش در صلح اسرائیل و فلسطین در کمپ دیوید بر آمده بود، به خود می‌بالید و بی‌ارزش بودن تلاش وی بر همه آشکار نبود. با این همه او شکست خورده بود و در صورتی که انتقادی هم مطرح باشد، به اندازه بی‌مبالاتی کلینتون در مذاکرات کمپ دیوید نیست؛ به غیر از این که از هفت سال پیش سعی در بحث و گفت‌وگو در مورد موضوعات اصلی را داشته که سرانجام به ملاقاتهای سران انجامید.

